

درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: سوره بقره
موضوع جزئی: آیه ۳۴ _ بخش دوم _ ماهیت ابلیس _
تاریخ: ۲ مهر ۱۳۹۹
مصادف با: ۵ صفر ۱۴۴۲
جلسه: ۳
ادله قول اول (ملک بودن ابلیس) و بررسی آن

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ﴾

ادله قول اول (ملک بودن ابلیس)

عرض کردیم در بخش دوم آیه ۳۴ چندین مطلب باید مورد بحث و بررسی قرار گیرد. اولین مطلب درباره ماهیت ابلیس است. احتمالاتی درباره ماهیت ابلیس وجود دارد ولی عمدتاً دو قول از میان این احتمالات قائل دارد و بر آن استدلال شده است. قول اول این بود که ابلیس من الملائكة است و از اجنه محسوب نمی‌شود. عرض شد برخی از متکلمین و به خصوص معتزله، با این نظر موافق نیستند. اما بسیاری از مفسرین و فقهای عامه معتقدند که ابلیس از ملائکه است. شاید دو دلیل بتوان برای این قول ذکر کرد.

دلیل اول

در همین آیه خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «فَسَجِدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ». «سَجِدُوا» یعنی اینکه ملائکه سجده کردند؛ آنگاه از این عام ابلیس استثناء شده و اساساً معنای استثناء این است که چیزی را از حکم قبلش یا موضوع قبلش خارج می‌کند به نحوی که اگر این استثناء نبود، مستثنی داخل در مستثنی منه شمرده می‌شد. یا به عبارتی اساساً داخل در آنها و یا دخولش در بین آنها صحیح بود و چه موضوعاً و یا حکماً داخل در آنها می‌شد. این نشان می‌دهد که ابلیس از ملائکه بوده است. پس ظاهر آیه قرآن (آیه محل بحث) دلالت می‌کند بر اینکه ابلیس از ملائکه بوده شمرده می‌شود.

دلیل دوم

اگر ابلیس از ملائکه نباشد، آنگاه این آیه «وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ...» شامل ابلیس نخواهد شد. و اگر شامل ابلیس نشود، تالی فاسد دارد. تالی فاسدش این است که آنوقت اصل ترک سجده و مخالفتی که با امر خداوند کرده، إِبَاء محسوب نمی‌شود. اینکه استکبار ورزید و به تبع این ترک سجده و إِبَاء و استکبار معصیتی صورت نمی‌گیرد و دیگر استحقاق مذمت و عقاب برای او پیش نمی‌آید در حالی که ما می‌بینیم سجده را ترک کرد، إِبَاء کرد، استکبار ورزید و استحقاق عقوبت و مذمت برای او پیدا شد، این‌ها نشان می‌دهد که پس آن خطاب شامل ابلیس می‌شود. و در صورتی آن خطاب می‌تواند شامل ابلیس شود که ابلیس از ملائکه باشد. و الا اگر ابلیس از ملائکه نباشد، آن خطاب شامل ابلیس نمی‌شود.

در حقیقت این یک قیاس استثنایی است به این بیان

مقدمه اول: لو لم یکن ابلیس من الملائکة، لما کان قوله تعالی «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا...» متناولاً له. اگر ابلیس از ملائکه نباشد، پس باید بگوییم که آیه «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا...» شامل ابلیس نمی‌شود. اگر ابلیس مشمول این آیه نشود چه اشکالی پیش می‌آید؟ این خودش تالی فاسدی دارد.

مقدمه دوم: می‌خواهد بگوید عدم تناول هذه الآیة بالنسبة إلی ابلیس باطل. چرا اگر این آیه شامل ابلیس نشود صحیح نیست و محال است که این آیه شامل ابلیس نشود؟ می‌گوید برای اینکه یک تالی فاسدی دارد که بخاطر آن تالی فاسد می‌گوییم این آیه نمی‌تواند شامل ابلیس نشود. برای اینکه اگر این آیه شامل ابلیس نشود، دیگر ترک سجده اش، إباء او، معصیتش و... همگی منتفی می‌شود.

اگر این آیه شامل ابلیس نشود، یعنی امر به سجده متوجه ابلیس نشده و حالا که ترک کرده، مخالفت و معصیتی نکرده است. اگر إباء کرده است از سجده، کار بدی نکرده چون اصلاً دستور متوجه او نبوده. اگر استکبار ورزیده که معصیتی ندارد. و به طور کلی اصل تحقق معصیت و استحقاق عقوبت و مذمت شیطان منتفی می‌شود در حالی که ما می‌دانیم اینچنین نیست. یقین داریم که شیطان مخالفت با این امر و دستور کرد. ترک سجده کرد. إباء کرد و استکبار ورزید. استحقاق عقوبت و معصیت بخاطر این معصیت پیدا کرد. پس نتیجه می‌گیریم که این خطاب حتماً شامل ابلیس می‌شود.

پس إن کان المقدم فالتالی، لکن التالی باطلٌ فالمقدمٌ مثله. مقدم هم عدمه کونه من الملائکة بود که باطل می‌شود. پس وقتی عدم کونه من الملائکة باطل شد، نتیجه اش این می‌شود که ابلیس از ملائکه است.

تقریباً این دو دلیل عمد ادله قائلین به این است که ابلیس از ملائکه محسوب می‌شود. حال باید دید که آیا این دو دلیل می‌تواند این قول را اثبات کند یا خیر؟ ما فعلاً تمرکز بر روی این دو استدلال داریم. بعداً ادله قائلین به اینکه ابلیس از ملائکه نیست را متعرض خواهیم شد اما الآن بحث در این است که آیا این ادله می‌تواند اثبات کند که ابلیس از ملائکه هست یا خیر.

بررسی دلیل اول

در اینجا لقائل أن یقول (در مقابل دلیل اول)، درست است که معنای استثناء همان است که شما گفتید؛ استثناء دلالت بر اخراج می‌کند که یعنی اگر چنین نبود، قهراً او در مستثنی منه داخل می‌شد. اما ما استثناء منقطع هم داریم. این بیان مربوط به استثناء متصل است؛ در حالی که خود ادبیات عرب استثناء را بر دو قسم کرده است، استثناء متصل و منقطع. و معنای استثناء منقطع این است که این در حقیقت از اول داخل در آن عنوان و موضوع نبوده اما در حکم آنها بوده است مانند: جائنی القول إلا حماراً که خروج حمار از حکم مجیی قوم، در واقع استثناء منقطع است. این درست است که مربوط به قوم و داخل در قوم حقیقتاً نیست، اما ملحق به آنها است، در حکم آنها است و کأن وقتی گفته می‌شود، یعنی این افراد باضافه ملحقانشان.

استثناء منقطع نه تنها در ادبیات عرب شهرت دارد، در آیات قرآنی هم موارد متعددی داریم که این استثناء بکار رفته است. مانند این آیه: «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً أُنْ تَرْضَى».

و یا مانند این آیه: «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَأً».

نکته مهم دیگری که در مقابل این دلیل می‌توان ذکر کرد، این است که اساساً ممکن است ذکر ابلیس در زمره ملائکه از باب تغلیب باشد. این هم استعمال شده. یعنی می‌توانیم بگوییم اگر مَلَك بر ابلیس به اعتبار این آیه اطلاق شده «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ...» معنایش این نیست که ابلیس حتماً از ملائکه است. در واقع اطلاق مَلَك بر ابلیس از باب غلبه است. چه اینکه مثلاً گاهی در یک جمعی که غلبه قوی با ذکور است ولو اینکه تعداد خیلی هم از آنات هم در آن باشد، از باب تغلیب می‌گویند این جماعت ذکور. یا بالعکس، گاهی به جهت غلبه جمع آنات بر ذکور، مجموعه آن افراد را متصف می‌کنند به جمع آنات. پس تغلیب در اینجا واقع گرفته است.

لذا «فَسَجَدُوا» که گفته می‌شود، از باب غلبه است و ملائکه غلبه داده شده اند بر این فرد واحد و وقتی که استثناء شده، آن واحد استثناء شده است. مثل: جائی الرجال الا هنداً.

پس می‌توانیم بگوییم یا استثناء منقطع است و یا از باب غلبه است و هر دو در کلام عرب شهرت دارد و هیچ معنی هم در مقابل آن نیست.

اشکال

البته در اینجا فخر رازی در مقام پاسخ به این اشکالات مطالبی دارد که به نظر می‌رسد قابل اشکال است. عمده پاسخی که در مقابل این دو اشکال ذکر می‌کند، این است که هم تغلیب و هم انقطاع در استثناء خلاف اصل است. برای چه باید مرتکب خلاف اصل شد؟ چیزی که ظاهر آیه در مقابل ما قرار گرفته را أخذ می‌کنیم و طبق آن ظاهر ابلیس می‌شود از ملائکه و دیگر تغلیب و استثناء منقطع که خلاف اصل است را مرتکب نمی‌شویم. ظاهر را حفظ می‌کنیم و حفظ آن ظاهر رجحان دارد بر ارتکاب این دو مطلبی که بر خلاف اصل است.

پاسخ

پاسخ این اشکال معلوم است. ما اگر در جایی به دلایلی نتوانیم کلامی را بر ظاهرش حمل کنیم، ناچاراً تصرف در آن می‌کنیم و بر خلاف اصل و خلاف ظاهر حملش می‌کنیم. مگر در جایی که قرینه بر مجازیت یک معنا در کلام می‌آید ما چه کار می‌کنیم؟ در رأیتُ أسداً ظاهر معنای أسد حیوان مفترس است، اما وقتی کنارش قرینه یرمی می‌آید، ما این را حمل می‌کنیم بر حیوان مفترس و معنای مجازی. این قرینه باعث شده است که ما در این ظاهر تصرف کنیم.

قرینه گاهی متصل است و گاهی منفصل است. ما گاهی به قرائن منفصل در ظاهر یک عامی تصرف می‌کنیم و آن را بر خلاف ظاهرش حمل می‌کنیم. قرائن خاصه منفصله همگی موجب تصرف در ظهور عام در عمومات هستند. اینجا هم

همینطور است. اینجا هم ما آیا متعددی از قرآن داریم که تصریح کرده است که ابلیس از اجنه است. این را در بخش ادله قائلین به عدم کونه من الملائكة ذکر خواهیم کرد.

این آیه را دیروز هم اشاره کردیم «وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ أَمْ هَلَاءَ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ قَالُوا سُبْحَانَكَ أَنْتَ وَلِيُّنَا مِنْ دُونِهِمْ بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ». اگر بخوایم آیاتی که تصریح می‌کند بر اینکه ابلیس از اجنه است را ذکر کنیم، بسیار است.

لذا به قرینه این آیات ظاهره بل المصرح به بر اینکه ابلیس از اجنه است، چه اشکالی دارد که ما خلاف اصل را مرتکب شویم؟ و کم له من نظیر در آیات قرآن که ما به قرائنی تصرف در ظاهر کلام کرده و می‌کنیم. مثلاً آیه: «وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرِيءٌ مِمَّا تَعْبُدُونَ إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي». این استثناء منقطع است که درست است خلاف اصل است، اما آیا ما می‌توانیم این انقطاع را کنار بگذاریم و آیه را بر ظاهرش و بنا بر استثناء متصل معنا کنیم؟

یا مثلاً آنچه که خداوند تبارک و تعالی در مورد بهشت می‌فرماید: «لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْثِيمًا إِلَّا قِيلًا سَلَامًا سَلَامًا». اینجا قطعاً استثناء منقطع است. چطور می‌توانیم انقطاع استثناء را نپذیریم و بگوییم خلاف اصل است؟

سوال:

استاد: خیر، آن را که خود ایشان هم رد می‌کند. اینجا ایشان اینطور می‌گویند که اگر ما ابلیس را از ملائکه قرار بدهیم، فوقش این است که این عموماً تخصیص می‌خورد. اما اگر بگوییم این از ملائکه نیست، باید حمل بکنیم که این استثناء منقطع است. و در دوران امر بین این دو یعنی تخصیص عموماً و حمل استثناء بر استثناء منقطع، تخصیص عموماً مقدم است. لذا ما تخصیص عموماً را در نظر می‌گیریم و می‌گوییم استثناء نیست. تقریباً شبیه همین را در رابطه با مسئله غلبه هم گفته ولی در واقع این هم نمی‌تواند این مطلب را حل کند و پاسخی برای این مطلب باشد. برای اینکه مسئله، فقط مسئله تخصیص آن عموماً نیست. بالاخره واقعش این است که ما با این آیات، با این آیات متعددی که تصریح می‌کند کونه من الجن چکار کنیم و چگونه کنار بیاوریم.

این مطالب درباره دلیل اول بود که به نظر می‌رسد باطل است.

سوال:

استاد: اشکال ایشان این بود که شما اگر بخواهید به استثناء منقطع ملتزم شوید و یا از راه تغلیب بخواهید مسئله را حل کنید، این خلاف اصل است. عرض ما این بود که خلاف اصل در هر دو فرق نمی‌کند. خلاف اصل اگر بدون قرینه، بدون پشتوانه و بدون جهت باشد و ما امرمان دایر باشد بین خلاف اصل و عدم خلاف اصل، قهراً نباید خلاف اصل را مرتکب شد. اما اگر ما چاره‌ای نداریم جز ارتکاب خلاف اصل، قرینه وجود دارد و یا آیات دیگری است، ما نمی‌توانیم آن‌ها را نادیده بگیریم. پس ارتکاب هر خلاف اصلی ممنوعیت ندارد و مستهجن شمرده نمی‌شود.

بررسی دلیل دوم

دلیل دوم یک قیاس استثنایی است که بر اساس آن می‌خواهند این جماعت نتیجه بگیرند که ابلیس از ملائکه شمرده می‌شود. اصل دلیل قائلین به این قول را هم توضیح دادم.

در اینجا باز اشکال شده و این دلیل مورد اشکال قرار گرفته است. دو اشکال نسبت به این دلیل مطرح شده است.

اشکال اول

یکی اینکه بله ابلیس از ملائکه نبود، منتهی نشو و نما او با ملائکه بود. یعنی چون با ملائکه مخالطه داشته و زیاد با آنها مخلوط شده بود، کأن شده بود منهم. لذا اگر خطاب به این نحو بیان شده که «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ» از این باب است که بسیار با آنها مخلوط بود که کأن شده بود أحد منهم. و چون اینچنین بوده، خطاب به این نحو بیان شده و شامل او شده است.

پس ایشان می‌خواهد این را بگوید که ما از تناول خطاب لزوماً نمی‌توانیم نتیجه بگیریم که پس ابلیس هم از ملائکه است. می‌تواند خطاب شامل ابلیس بشود، با اینکه لم یکن منهم. می‌تواند خطاب عام باشد و ابلیس را هم در بر بگیرد، اما در عین حال جنس و حقیقتش، از جنس و حقیقت ملائکه نباشد. و علت شمول خطاب نسبت به ابلیس هم این است که ابلیس ملتصق به این‌ها بود، چسبیده بود به این‌ها و اصلاً با این‌ها زندگی می‌کرد. لذا لزوماً تناول الخطاب، لا یدل علی کونه من جنسهم.

اشکال دوم

اشکال دوم این است که اساساً چه کسی گفته است که اگر این خطاب شامل ابلیس نشود، آن تالی فاسد را دارد؟ اشکال اول در واقع به مقدمه اول قیاس استثنایی است. در مقدمه اول گفته شد لو لم یکن الخطاب متناولاً لِابلیس، لازمه اش این است که این ترک سجود، إباء، استکبار و... هیچکدام صورت نگرفته باشد. چون اصلاً خطاب شاملش نبوده در حالی که ما می‌بینیم همه این‌ها اتفاق افتاده پس معلوم می‌شود که خطاب شاملش بوده است. می‌گوید خیر، خطاب می‌تواند شاملش بشود.

اشکال دوم در واقع بر می‌گردد به مقدمه دوم و آنجایی که گفت لکن التالی باطل. تالی این بود که چون ما می‌بینیم این امور واقع شده، پس معلوم می‌شود که خطاب واقع شده است و شمول خطاب متوقف بر این است که ابلیس از ملائکه باشد.

ما می‌گوییم که خیر؛ آیا اشکالی دارد که این خطاب شامل ابلیس نشود و در عین حال این امور هم محقق بشود؟

آیا اشکالی دارد که ابلیس با یک خطاب دیگری مأمور به سجده شده باشد؟

این خطاب به ملائکه است و اصلاً شامل ابلیس هم نمی‌شود. اما یک خطاب دیگری اختصاصاً به ابلیس شده است چه اینکه می‌شود از برخی آیات این معنا را استفاده کرد که یک خطاب اختصاصی متوجه او شده است. مانند: «مَا مَنَعَكَ أَنْ

لا تَسْجُدْ إِذْ أَمَرْتُكَ»، یعنی چه باعث شد سجده نکنی هنگامی که من امر کردم به تو؟ این «إِذْ أَمَرْتُكَ» ظهور در این دارد که به طور خاص شیطان را مورد امر قرار داد.

پاسخ اشکال دوم

البته واقعه این است که اشکل دوم اشکالی ضعیف است. اینکه ما بگوییم خداوند به یک خطاب عام ملائکه را عموماً مخاطب قرار داده و بعد یک خطاب اختصاصی و امر اختصاصی نسبت به شیطان و ابلیس داشته، خلاف ظاهر است چون اساساً اگر خطاب به نحو عام به یک جماعتی باشد، اشکال ندارد و صحیح است و که به تک تک افراد گفته شود که مگر تو خطاب نشدی؟ یعنی آن خطاب عمومی می‌تواند به نوعی شامل تک تک افراد شود و مؤاخذه شوند که چرا به امری که من به تو کردم توجه نکردی.

به هر حال این اشکال بنا بر یک مبنا در علم اصول است اما طبق نظریه خطابات قانونیه معقول نیست. چون در خطابات قانونیه افراد مکلفین مخاطب نیستند. در نظریه خطابات قانونیه، عامه مکلفین، عمومُ المكلفین و ناس مأموران و مخاطب اند که ما درباره این نظریه به طور مفصل در جای خودش بحث کردیم.

جواب هایی هم به این اشکالات داده شده که خیلی قابل قبول نیستند.

مجموعاً به نظر می‌رسد این دو دلیل قائلین به کونِ الإِبلِیسِ مِنَ الْمَلَائِکَةِ، نمی‌تواند اثبات کند که ابلیس از ملائکه است. در مقابل ادله ای بر این اقامه شده که ابلیس از ملائکه نیست و از جنیان است. حدوداً شش دلیل است که انشاءالله باید بررسی شود.

«والحمد لله رب العالمین»